

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بیژن نیابتی
۱۶ دسمبر ۲۰۱۹

شورشهای کور، جنبشهای بی صاحب

یک دور دیگر از شورشهای سازمان نایافته شهری با سرکوب خونین حاکمیت جمهوری اسلامی به پایان می رسد. پس از سرکوب بی مثال دهه شصت که در تاریخ ایران و جهان اگر نه بی نظیر که حتماً کم نظیر بوده است ما با شورشهای متعددی در مقاطع گوناگون حیات جمهوری اسلامی روبه رو بوده ایم که مستقل از دلایل کلید خوردن آنها همگی از چهار ویژگی مشترک برخوردارند. صاحب ندارند ، سازمان ندارند ، هدف ندارند، بی دنباله اند. سلسله شورشهای آبان [عقرب] ۹۸ هم علی رغم تفاوتهای بسیار آن با شورشهای ماقبل خود که البته بدانها اشاره خواهم کرد در اساس در این چهار ویژگی با آنها مشترکند. رسالت عنصر انقلابی بسا فراتر از تحسین روند خودبه خودی آنچه اتفاق افتاده ، تبیین و تشریح آنچیزی است که باید اتفاق بیفتد.

پیش از ورود به قضیه اشاره به یک بدسبگالی تاریخی ضرورت دارد و آن مقایسه شدت و حدت سرکوبهای دهه های اخیر با سرکوب کم نظیر سالهای آغازین دهه شصت از سوی برخی در اینجا و آنجا می باشد. مقایسه ای بس ابلهانه که یا نشان از بی اطلاعی محض تحلیلگر مربوطه از آن دوران دارد و یا برآمده از تحلیل کسانی است که اگرچه در آنروزها شاهد سرکوب بوده اند اما خود در حاکمیت نشسته بوده اند و امروز به بیرون پرتاب شده اند بی آن که حساب پس داده باشند. هر کس که سرکوبهای دهه های اخیر را با سالهای آغازین دهه شصت مقایسه می کند کوچکترین تصویری از آن روزها ندارد. هیچ تصویری از ماه ها نگاه داشتن زندانی مقاوم در تابوت تا مرز از دست دادن مشاعر، زدن کابل بر کف پا تا مرز سیاه شدن انگشتان و از کار افتادن ارگانها ، تجاوزجنسی به دختران باکره پیش از اعدام و بردن شیرینی به در خانه های آنها پس از اعدام ، شلیک مستقیم در رحم زن حامله و ده ها و صدها نوع شکنجه ضد انسانی دیگر و در رأس همه آنها قتلعام چندهزار اسیر دربند در ظرف تنها چند هفته ندارد. آیا چنین چیزهایی امروز قابل تصور اند؟ آیا امروز با دهه شصت اصلاً قابل مقایسه هست؟

مقایسه ایندو یعنی تنزل دادن جنایت فوق تصور آنروز که در هیچ کجای عالم نظیرش را بسادگی نمی توان یافت به سطح یک سرکوب معمول که نظایر آن را در همه جای عالم می توان هر روزه مشاهده کرد می باشد. هردو جنایتکارانه اند اما قابل مقایسه نیستند. مگر امروز در رسانه های غربی کسی جسارت آن را دارد که جنایتهای بیشمار همین تاریخ معاصر خودمان از قتلعام دهشت انگیز میلیونی در رواندا گرفته تا جنایتهای قومی در یوگوسلاوی سابق تا سوریه خون چکان امروز و صدها نمونه دیگر حتی جنایت کم نظیر ایالات متحده در ویتنام را با جنایات نازیها

مقایسه کند؟ می گویند مگر اینها قابل مقایسه اند. مقایسه اینها یعنی تنزل یک جنایت سازمانیافته به سطح یک جنایت معمول! این مقایسه در بسیاری از کشورهای اروپائی اصلاً جرم به حساب می آید. اعتراض به این مقایسه بدسگالانه در ایران امروز پیش از همه وظیفه زندانی از بند رسته آن روزهاست.

در آغاز دهه شصت جنبش سرنگونی اما هم صاحب داشت و هم سازمان و هم هدف و هم دنباله و به همین دلیل هم اصلاً کسی جسارت مصادره آن را نداشت. ماهیت جنگ آنروز هم با نبرد امروز اصلاً قابل مقایسه نیست. آنروز جنگ ضد خلقی حاکمیت همانگونه که نبرد جنبش سرنگونی بر سر "بود و نبود" بود و نه چیز دیگر. شدت و حدت سرکوب در اساس ریشه در ضرورت حفظ موجودیت رژیم داشت و درست به همین دلیل هم بود که هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناخت. امروز دیگر دغدغه حاکمیت بر سر حفظ موجودیت خود نیست، هنوز نیست. مجادله در درون رژیم مجادله حفظ قدرت میان باندهای خودی است. اعتماد به نفس هم آنقدر هست که در این جدال باندی علیه باند دیگر، خود فتیله شورش هم چون شورش دیمه [جدی] ۹۶ را هم بی هراس از عواقب غیر قابل پیش بینی آن روشن کند. مقایسه سرکوب امروز و زندان امروز را که زندانی از درون سلولهای آن دم به دم پیام و بیانیه علیه ولایت مطلقه صادر می کند با زندانهای دهه شصت که جهان هنوز هم خبردار نشده است که در پشت دیوارهای مخوفش چه بر سر اسیران ایران آمد تنها خاک ریختن به چشمان مردمان است و دیگر هیچ. از زیر تیغ بدر بردن خط امامی های شکنجه گر دیروز و اصلاح طلب شدگان امروز است و دیگر هیچ! اتفاقی نیست که آبشخور اصلی طرح این مقایسه هم از اتفاق بیشتر همین طایفه بدکاره می باشند.

میدان دادن به اینگونه مقایسه کردنهاست که راه را برای مقایسه سرکوب آریامهری با سرکوب ولایت فقیهیی باز می کند، تا بازماندگان سلطنت مدفون را نیز لباس قربانی ببوشاند! تا بگویند شاه بسیار کمتر از شیخ کشته است پس بهتر از این رژیم بوده است! معلوم است که دستگاه سرکوب آریامهری با آن ساواک مخوفش یک صدم که چه عرض کنم یک هزارم این رژیم هم آدم نکشته است. اما ابعاد مقاومت در برابر رژیم شاه هم یک هزارم مقاومت تمام عیار در مقابل رژیم آدمخوار کنونی نبوده است. کل بخش سازمانیافته جنبش مسلحانه علیه شاه با تمام اعوان و انصارش هرگز مرز هزار نفر را در نوردیده بود. به عکس مقاومت مسلحانه در آغاز دهه شصت یک قلم صدها هزار عضو و هوادار به مصاف رژیم فقها فرستاده بود که به هر قیمت قصد به زیر کشیدن آن را داشتند. جنبش مسلحانه علیه شاه هرگز مدعی سرنگون کردن رژیم شاه نشده بود. این دو مگر اصلاً قابل مقایسه اند که تعداد کشته ها معیار بهتر و بدتر بودن یکی از دو رژیم باشد. مگر می شود که آن رژیم بهتر از این یکی باشد ولی کل جامعه به شمول طبقه متوسطی که خود به وجود آورده بود بر علیه به خیابان آمده و خواهان مرگش شده باشند.

این کلاه برداری شاهانه را باید برای نسلی که حافظه تاریخی اش را شیخ جنایتکار پاک کرده مدام افشاء کرد. طرح پرسش کدامیک بهتر بودند از اساس یک غلط تاریخی است. واقعیت آن است که آن یکی بد بود و این یکی بسا بدتر. در اینصورت انتخاب میان بد و بدتر می شود توهین به شعور آدمها مستقل از اختلافات دیدگاهی شان. چه کسی گفته است که ملت ایران همواره محکوم به انتخاب میان بد و بدتر باید باشد؟ میان سلطنت و فقاقت، میان شارلاتانیزم اصلاح طلبی و اصولگرایی، میان روحانی و رئیسی؟ حالا هم میان جنگ خارجی و یا ادامه حکومت همین نابهنگامی تاریخی. نه، انتخاب میان بد و بدتر سرنوشت محتوم ایران و ایرانی نیست. سرنوشت محتوم هیچ خلقی در جهان نیست و نباید هم که باشد.

تحلیل درست سلسله شورشهای آبان [عقرب] تنها پرداختن به نقاط قوت آن که البته در مقایسه با مجموعه اعتراضات سالهای پیش کیفیت نوینی دارد نیست، از آن مهمتر بررسی دقیق نقاط ضعف و کمبودهای آن است. این البته به درد

مردم عادی تماشاجی و روشنفران حرافش نمی خورد. اما برای آنانی که جایگاهشان در کف خیابان و در وسط میدان مبارزه هست، بسا بسا ضروری و شاید هم حیاتی است. اگر که قرار باشد دورباطل اعتراض - سرکوب - اعتراض درجائی شکسته شود که البته شکسته خواهد شد می باید بیش از پرداختن به نقاط قوت با جدیت به سراغ رفع نقاط ضعف رفت. به این اعتبار من از نقاط ضعف آغاز می کنم.

مهمترین ضعف شورشهای آبان [عقرب] ۹۸ همانگونه که شورشهای دیماه [جدی] ۹۶، بی صاحبی آن است! تصادفی نیست که بازماندگان لات و لمپن سلطنت مدفون در خارج کشور مدعی آن می شوند. این اگرچه بیشتر به یک شوخی بی مزه شباهت دارد اما برآیند واقعی شرایطی است که حاصل چهار دهه حاکمیت ترور و وحشت در این سرزمین است. ابوعطا خواندن غورباغه سلطنت نتیجه مستقیم خیانت به اعتماد یک خلق است. بزرگترین گناه خمینی بسا فراتر از پرپرکردن نسلی از بهترین گل‌های سرسبد جامعه بر فراز چوبه های دار و تخت‌های شکنجه و میدانهای مین، خیانت به اعتماد خلقی بود که برایش فرش خون گسترده بود. نثار خامنه ای اما هیچ اعتمادی نشده بود که بدان خیانت کند. بزرگترین گناه تاریخی او، روسفید کردن سلطنت تا بن استخوان فاسد پهلوی و به زیر سؤال بردن قیام با شکوه بهمین [دلو] در میان بخشی از نسل کنونی می باشد. طلبکار کردن قاتلان و شکنجه گران دیروز است. بازکردن زبان کانون های قدرت استعماری است که از قبل سلطنت محمدرضا شاه به نان و نوا رسیده بودند.

شورشهای آبان [عقرب] همانگونه که شورشهای دیماه [جدی] ۹۶ هدف هم ندارند! هدف پائین کشیدن حاکمیت از اریکه قدرت سیاسی نیست، نمی تواند هم که باشد چرا که شورش آلترناتیوی ندارد که جای آن بگذارد. شورشی شیشه بانک می شکند، سطل آشغال آتش می زند، حتی در اصفهان درختهای وسط بولوار را به آتش می کشد! خشم فرو خورده ای است که بی هدف بیرون ریخته می شود. نفرت بحقی که باید به سوی به آتش کشیدن ریش و ریشه دستار به سران حاکم سمت و سو یابد، به واندالیسم خیابانی و آتش زدن درختان تنزل می یابد. آدمها بیشتر از آن که قصد تغییر چیزی را داشته باشند به دنبال خالی کردن خود و آوار شدن بر هر آنچه که نشانی از نظم حاکم داشته باشد می باشند. شورش بی هدف به دنبال آن نیست که نظمی را به هم بریزد و نظم خود را جایگزین سازد. اصل بر به هم ریختن خود نظم است. برای شورشی اینهم مهم نیست که کدامین نیروها بالا بیایند و کدامین نیروها شورش را مصادره کنند. مهم آنست که آن نیروی منفوری که سرکوبش می کند نیست و نابود گردد.

هیچ یک از شورشهای دهه های اخیر از شورشهای سالهای آغازین دهه هفتاد در مشهد و شیراز و اسلام شهر تا قیام دانشجویی در ۱۸ تیر [سرطان] ۷۸ و از جنبش کدائی سبز در سال ۸۸ تا شورشهای دیماه [جدی] ۹۶ و آبان [عقرب] ۹۸، سازمانیافته نیستند. به همین اعتبار هم دنیاله ندارند. هر یک به مثابه صاعقه ای بر فرق رژیم و گردبادی در میانه آن فرود می آیند و همانگونه که آمدند همانگونه نیز می روند. تا موجی دیگر و گردبادی سختتر و طوفانی سهمگینتر که اگر باز هم سازمان نیابد هیچ چیز جز ویرانی برجای نخواهد گذاشت. سازماندهی قیام تنها در کف خیابان امکانپذیر است و لاغیر. قیام را از بیرون نمی توان رهبری کرد. از بیرون اگر هم امکانی باشد تنها امکان موج سواری است و لاغیر. مسأله رهبری نیز نه با قیام و قعود و رأی و رأی کشی بلکه تنها در همان کف خیابان است که تعیین تکلیف می شود. هر چه که غیر از این باشد در بهترین حالت می شود رهبری خمینی گونه ای دیگر با همان عواقبی که در انتظار قیام بهمین [دلو] بود به اضافه تهدیدی جدید که اساساً حاصل شرایط نوین و الزامات تحقق طرح خاورمیانه بزرگ است. تهدید چند پارگی سرزمینی که بر مبنای این طرح بیش از اندازه! بزرگ است.

در هیچ کجای تاریخ معاصر ما خطر تجزیه ایران تا بدین حد جدی و برخوردار از پشتوانه های مادی سیاسی و لجستیکی و ذهنی در سطح داخلی و منطقه ئی و در ابعاد جهانی نبوده است. نفس حضور گرایشهای تجزیه طلبانه در

شورشهای اخیر اگرچه هنوز بسیار ضعیف اما به مثابه زنگ خطری است که ضرورت مقابله با آن بیش از هر زمان دیگری در مقابل ما قرار دارد. گرایش فاشیستی حمایت از تهاجم نظامی ارتش ترکیه و مزدورانش در ارتش به اصطلاح آزاد سوریه به روز آوا در استادیوم تبریز و تظاهرات علیه کردها چیزی نیست که راحت بتوان از کنار آن گذشت. عین همین گرایش در میان کردهای ایرانی همانگونه که در میان عربها و بلوچهای ما نیز قابل مشاهده است. اینها را ، همگی اینها را همانگونه که ناسیونالیسم تهوع آور فارسی - آریائی را نیز باید با قاطعیت افشاء و طرد کرد. باید برای مردم روشن کرد که از میان گرایشات اینچنینی در این منطقه به شدت سوق الجیشی ، جهمی بیرون می آید که یوگوسلاوی سابق در مقابل آن به نمایشی معصومانه می ماند. اکثریت قریب به اتفاق جنگهای تاریخ بشری یا انگیزه مذهبی داشته اند و یا انگیزه های ناسیونالیستی. اگر مقوله ناسیونالیسم در میان خلقهای ایران جا انداخته شده و محور شود ، زاویه دهشت انگیزی باز خواهد شد که دیگر هرگز نمی توان آن را بست.

تحلیل همه جانبه شورش ۹۸ اما تنها ارزیابی نقاط ضعف آن نیست. از آن مهمتر شناخت درست نقاط قوت آن برای آمادگی بهتر در مقابل امواج خروشان است که در راهند. شورشهای آبان تأکیدی دوباره بر نقطه پایان شعبده بازی اصلاح طلبی در میان جنگل جمهوری اسلامی بود. شورشهای آبان [عقرب] در عین حال میلاد خجسته گذار تام و تمام از نظام تازیانه و دار است. این البته چیز کمی نیست. از این آبان [عقرب] به بعد ویروس اصلاح طلبی قلابی در پیکره جنبشهای آتی تهدید خواهد بود. رژیم جمهوری اسلامی باید در آینده به دنبال خلق گفتمانی غیر از اصلاح طلبی و اعتدال گرایی باشد. در انتخابات آینده ، نظام مقدس یا باید کفتر جدیدی از آستین در آورد و یا اکیداً به دنبال یکدست کردن حاکمیت و کنار گذاشتن دوگانه رهبر- رئیس جمهور برود. اتفاقاتی که در راه است بر زمینه شرایط خرد کننده محاصره اقتصادی مجالی برای تحمل بازی دوسرگی در بالا نخواهد گذاشت.

شورش آبان ، شورش یکی یکدانه نفی نظام ولایت فقیه در تمامیت آن بود. خلاف جنبش کدانی اصلاحات و جنبش سبز ، نماد اعتراض خشک و خالی طبقه متوسط شهری نیست. طیف گوناگون جان باختگان پر شمار آن گواه روشنی است بر تکثر در پائین و حضور همه اقشار جامعه که دامنه آن حتی شامل افغانهای جسور و ضد ارتجاع ساکن ایران نیز می گردید. نیروهای تشکیل دهنده این شورش همانا سربازان بالقوه "جنبش سرخ" یعنی جنبش سرفراز سرنگونی تام و تمام حاکمیت جمهوری اسلامی هستند که اگر سازمان نیابند معلوم نیست که در دور بعدی با بازگشت محتوم موجی بسا سهمگینتر تا کجا غیر قابل کنترول و به تبع آن ویرانگر خواهند بود.

اعتراضات اجتماعی به شرط آن که بر زمینه واقعی تضاد های لاینحل میان پائین و بالا عمل کند که در ایران امروز بی تردید چنین است ، موجی عمل می کنند. به این معنی که هر موجی آبستن موجی دیگر و البته شدیدتر و ویرانگرتر می باشد. در این رابطه اصل دیالکتیکی شتاب هم عمل می کند ، یعنی هرچه که جامعه به جلو می رود سیکل موجها سرعت بیشتری گرفته و فاصله میان موجی با موج بعدی کمتر و کمتر می شود. حرف من اینست که اگر این موجها سمت و سو نیابند به جز ویرانی حاصلی نخواهند داشت.

باری ، شورشهای آبان [عقرب] در ضمن ظهور یک کیفیت نوین در عرصه سیاسی ایران هم هست. این شورش ها شبیه شورش کور دیماه [جدی] ۹۶ و یا ادامه آن نیست. اگر قرار بر مقایسه هم باشد آن را تنها با قیام عاشورای ۸۸ می توان سنجید. هر دوی آنها بدرستی که از "جنس دیگری" هستند. آنروزها در رابطه با "نقطه عطف" قیام ۹ دیماه [جدی] ۸۸ نوشته بودم :

"پس از این نقطه عطف دیگر قواعد بازی اساساً با پیش از قیام عاشورا متفاوت است. یعنی این که "جنبش سبز" در عاشورا به مرز ظرفیت های بالقوه خود رسیده است. قیام عاشورا مرز میان "جنبش سبز" با "جنبش سرخ" بود.

عاشورا سقف ستراتیژی اصلاح یک نظام به کلی اصلاح ناپذیر بود. نقطه پایان به میدان آمدن عنصر اجتماعی تحت لوای اصلاحات بود. از فردای عاشورا هرکجا که این عنصر اجتماعی فرصت به خیابان آمدن را پیدا کند دیگر نه برای اصلاح نظام که برای سرنگونی تمامیت رژیم به میدان خواهد آمد." این واقعیت را خود نظام مقدس بهتر از هرکسی فرا گرفته بود. به همین دلیل هم برایم مثل روز روشن بود که رژیم دیگر اجازه تکرار عاشورای دیگری را نخواهد داد مگر آن که عاشورای دیگری خارج از توان و اراده و کنترلش شعله ور شود و ریش و ریشه نظام مقدس را با همه رجالگان و جنایتکاران هردو باند غالب و مغلوب و داخل و خارجش به آتش بکشد.

آتشفشان جوشان "جنبش سرخ"، زیرخاکستر رکود "جنبش سبز"، دوم تیر [سرطان] ۱۳۸۹

همینطور هم شد. از آنروز تا امروز هیچ تظاهراتی و هیچ جنبشی با هدف اصلاح رژیم شکل نگرفته و شکل هم نخواهد گرفت. با اینحال مشکل بزرگ قیام عاشورای ۸۸ همانگونه که قیام ۱۸ تیر [سرطان] ۷۸، در آبان [عقرب] اینسال نیز خود را تمام قد و با وضوح تمام جلوی چشمان هر آن که بتواند و بخواهد ببیند بارز و آشکار می کند. در این رابطه طی مقاله دیگری اشاره کرده بودم:

"با اینحال "جنبش سرخ" تا آنجا که به خیابان یعنی "کانون ستراتیژیک نبرد تمامیت خلق با تمامیت رژیم فقهاتی" برمی گردد، هنوز "سر" ندارد. این به باور من اساسی ترین عامل به بار و برننشستن قیام عاشورا و عدم ارتقای آن به یک انقلاب ممکن بود. اگر "سر" در خیابان حاضر بود بی هیچ تردیدی نه در نهم دیماه [جدی] ۸۸ خیابان به تیول ارتجاع در می آمد و نه در ۲۲ بهمن [دلو] آنسال. ادامه نیافتن قیام عاشورا هیچ دلیلی به جز عدم حضور مستقیم عنصر رهبری کننده در خیابان و تعیین تکلیف نشدن مقوله هژمونی در ابعاد اجتماعی و به تبع آن درجا زدن در جنبش سلبی نداشت".

"جنس قیام عاشورا"، ۲۸ بهمن [دلو] ۱۳۸۹

شورش آبانماه [عقرب] همچنان از این نقیصه رنج می برد. به همین دلیل هم می شد از همان آغاز گمانه زد که علی رغم رادیکالیسم مثال زدنی آن راه به جایی نخواهد برد. به همین اعتبار تا مقوله سازمانیافتگی و به تبع آن رهبری در کف خیابان تعیین تکلیف نشود از درون شورشهای آینده که البته بسا شدیدتر و با قدرتی مخربتر دوباره باز خواهند گشت، همه چیز بیرون خواهد آمد جز انقلاب و هر تحولی ممکن است الا سرنگونی تام و تمام حاکمیت پلید جمهوری اسلامی! اگر مقوله رهبری در کف خیابان تعیین تکلیف نشود حتی در شرایط فروپاشی رژیم، تهدید جنگهای بی پایان داخلی می تواند که راه به فروپاشی ایران ببرد. گفتم که خطر تجزیه که فعلاً در صحنه داخلی و بین المللی در زورق فدرالیسم عرضه می شود، بسیار جدی است.

شرایط امروز بسا متفاوت با تبلیغات دیروز رژیم ستمشاهی مبنی بر خطر ایرانستان شدن یعنی فروپاشی تمامیت ارضی در شرایط سقوط نظام پهلوی می باشد. شاه رفت ولی ایران متحد و یکپارچه برجا ماند. شرایط امروز اما بسیار متفاوت است. بزرگترین تفاوت آن اینست که آنروز یک اراده مقتدر جهانی پشت مسأله تجزیه وجود نداشت. امروز چنین اراده ای وجود دارد. محافل استعماری مشخصی با پول و امکانات رسانه ئی و لجستیک و طرح و برنامه پشت این قضیه قرار دارند. "طرح خاورمیانه بزرگ" اساساً بر مبنای ضرورت تغییر مرزهای موجود در خاورمیانه و شمال آفریقا شکل گرفته و با الگوی یوگوسلاوی سابق در عراق و افغانستان و لیبیا و سوریه وارد عرصه عملی گردیده است. در یک کلام مسأله جدی هست.

شورش آبانماه [عقرب] یک نقطه اشتراک دیگر با قیام عاشورای ۸۸ دارد که نشان می دهد تا کجا از همان جنس و جنم است. این نقطه مشترک ، همانا پدیده تهاجم به نیروهای رژیم در کف خیابان و مراکز سرکوب از جمله مراکز بسیج ضد خلقی و حوزه های جهل و جنایت آخوندی است. برای اولین بار سلاح نیز از سوی معترضان همچون نمونه ماهشهر وارد معادله نابرابر "نیروی سرکوبگر - معترضان" می گردد. در این رابطه نیز آنروزها یعنی درست ده سال پیش از این چنین نوشته بودم :

"با عاشورای ۸۸ ، پدیده جدیدی در تعادل قوای میان مردم و حاکمیت پا به عرصه وجود گذاشت و آن پدیده تهاجم به نیروهای رژیم بود. این پدیده مبارک که حاصل سازمانیابی مستقیم "جنبش سرخ" و سازمان یافتگی غیرمستقیم و افقی بخشی از سبزه های سرخ بوده و بر پایه های مستحکم تراکم خشم و نفرت توده ئی سوار است، اساساً همان عاملی است که در نهایت به درهم شکستن نهائی ماشین سرکوب رژیم راه خواهد برد. تاکتیک تهاجم سازمان یافته به نیروهای رژیم و خلع سلاح و مجازات آنان در آینده می باید محور حرکت های اعتراضی قرار گیرد. رادیکالیزه کردن شعارها اگرچه همچنان ضرورت خود را تا به آخر حفظ می کند اما در رابطه با مقوله حیاتی تهاجم سازمان یافته به رژیم در خیابان جنبه حاشیه ئی خواهد داشت. خصلت این تهاجم سازمان یافته اما، انتقام گیری کور نیست. مجازات دشمن در جریان درگیری و ایجاد هراس در جبهه مقابل است. رساندن این پیام مشخص است که اعمال قهر ضد انقلابی از سوی حاکمیت بی پاسخ نخواهد ماند".

"بحران انقلابی، اعتلای جنبش سرخ" ، ۲۵ دیماه [جدی] ۱۳۸

اما اینها همه تنها در شرایطی به بار و بر می نشیند که "جنبش سلبی" تبدیل به یک "جنبش ایجابی" گردد ، سازمان یابد و با هدف و با صاحب در صحنه حضور پیدا کرده باشد. جنبشی که نه با مسالمت که با اتکای به قهر انقلابی می باید قادر به درهم شکستن قهرضدانقلابی حاکمیت در خیابان باشد. در آنصورت بی تردید این جنبش بر زمینه نفرت افزایش یابنده اجتماعی موجود حتماً دنباله نیز خواهد داشت. این تنها طریق به زیر کشیدن حاکمیتی است که جز با زور و تزویر پایدار نمانده است و جز زبان قهر و قدرت زبان دیگری را اصلاً به رسمیت نشناخته و نمی شناسد. هر راه به جز این یا راه به یک جنگ داخلی دهشتناک بر زمینه گسلهای رشد یابنده قومی ، مذهبی و طبقاتی با پشتوانه حمایتها، تحریکات و دخالت های مستمر عنصر خارجی خواهد برد و یا جنگ خارجی را با تمامی ابعاد فاجعه بارش کلید خواهد زد. جنگی که همانگونه که پیش از این بارها گفته ام شبیه هیچ کجا نخواهد بود. چرا که موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیکی ایران هم شبیه هیچ کجای دیگر در خاورمیانه بزرگ نیست. صاحب چنین موقعیتی بودن هم فرصت است و هم تهدید. همانگونه که بر روی دریای نفت و گاز خوابیدن هم فقط فرصت نیست ، تهدید هم هست و چه کسی است که نداند همین نفت لعنتی تا کجا مایه دردسر در تاریخ معاصرمان بوده است.

نگاهی به اوضاع منطقه

تحولات یکی دو ماهه اخیر که با ورود ارتش ترکیه و مزدوران محلیش در "ارتش آزاد سوریه" در نهم ماه اکتوبر به بخشی از مناطق تحت تسلط کردهای سوریه کلید خورده بود، با عقب نشینی نیروهای امریکائی و موافقت کردها با ورود ارتش سوریه به روزآوا در یک چشم به هم زدن ، به توازن قوای کاملاً جدیدی در سوریه و به تبع آن در کل منطقه منتهی می گردد. سالها پیش در آغاز بهار عربی و رسیدن نوبت سوریه طی تحلیلی در این رابطه بر یک نکته کلیدی تأکید کرده بودم که خلاف نقاط دیگری چون عراق و افغانستان و لیبیا و غیره ، تغییر توازن قواء در سوریه ،

تغییر معادله قواء در کل منطقه را به دنبال خواهد داشت. شکسته شدن توازن در ایران اما بر روی تعادل قواء در سطح جهانی اثر خواهد داشت. بسا بیشتر از آن که "تغییر توازن قواء در سوریه" به بالا آمدن کفه روسیه و ایران در منطقه منجر شود که هم اکنون هم شده است، "تغییر معادله قواء در ایران" علیه محور چین، روسیه، اروپا و به نفع محور امریکا، اسرائیل و عربستان خواهد بود.

باری، با ورود ارتش ترکیه و عقب نشینی نیروهای کم شمار امریکائی از رأس العین و تل ابیض، نیروهای کرد که خود را در صحنه و در مقابل قدرت برتر نظامی ارتش ترکیه تنها و توسط ایالات متحده مورد خیانت واقع شده می بینند به سراغ بشار اسد رفته و از ارتش سوریه می خواهند که به روز آوا آمده و در میان آنها و نیروهای ترک و مزدوران محلیشان مستقر شوند. با موافقت ارتش سوریه و البته روسها به ناگاه کل صحنه سوریه در ظرف ۲۴ ساعت تغییر می کند. برای اولین بار پس از شروع درگیریهای نظامی در سوریه و عقب نشینی نیروهای بشار اسد از مناطق کردنشین، ارتش سوریه همراه با نیروهای حامی روسی اش در کل مناطق کردی و مرز با ترکیه مستقر می شوند و مهمتر از همه شوق رود فرات هم که تا این تاریخ در اختیار نیروی هوائی ارتش امریکا بوده است تماماً در اختیار روسیه قرار می گیرد. به این می گویند تغییر تعادل قواء در سوریه که همانگونه که گفته بودم به دلیل جایگاه ژنرال استیو کینگ برای دولت روسیه و البته رژیم حاکم بر ایران، به تغییر توازن قواء در کل منطقه خاورمیانه بزرگ راه می برد.

حاصل این تغییر، نزدیکی بیشتر ترکیه به محور روسیه - ایران از سوئی و عربستان سرخورده از حمایت دولت ترمپ همراه با دولت عروسی بحرین به اسرائیل از سوی دیگر می باشد. زدن پهباد فوق پیشرفته امریکا و تهاجم موفق سپاه به تأسیسات آرامکو و عدم واکنش نظامی امریکا علی رغم تهدیدهای شداد و غلاظ قبلی آن، محور امارات - عربستان را وادار می کند که عطای ناتوی عربی و سیاست رژیم چنچ در ایران را به لقایش واگذار کرده و با پذیرش شکست کامل در سوریه تلاشهای پشت پرده برای نزدیکی به جمهوری اسلامی و قطر را آغاز کنند. حاصل این تلاشها خود را پس از سوریه در درجه اول در جنگ یمن بارز خواهد کرد. تلاش عربستان در نزدیکی به جمهوری اسلامی البته از سر تمایل نیست، از سر ترس است. یعنی خانه نشینی بی بی از بی چادری است! به همین دلیل هم هر کجا که از دستش برآید در ضربه زدن به منافع جمهوری اسلامی و عمق ستراتیژیکش در لبنان و عراق و از همکاری با اسرائیل در کل منطقه گرفته تا حمایتهای کلان مالی و لجستیکی و رسانه ئی از مخالفان رنگارنگ رژیم به ویژه جریانات متمایل به تجزیه طلبی فروگذار نخواهد کرد.

تأثیرات بلافصل تغییر توازن قواء در سوریه خود را در معادلات لیبیا هم بارز خواهد کرد. نیروهای تحت فرماندهی جنرال حفتر موسوم به "ارتش ملی لیبیا" که تحت حمایت مستقیم روسیه هستند حرکت خود را برای تعیین تکلیف حکومت "السراج" در طرابلس آغاز کرده اند. روسیه در لیبیا هم به دنبال قدرتگیری یک دولت قوی مثل سوریه و جای پای دیگری اینبار در شمال آفریقا می باشد. جالب اینجاست که در لیبیا هم مثل سوریه، ترکیه و روسیه در دو جبهه مقابل هم قرار دارند. ترکیه اینجا به عکس مورد سوریه، با جدیت در کنار دولت "قانونی" لیبیا و علیه نیروهای جنرال حفتر قرار دارد و علاوه بر کمکهای تسلیحاتی آمادگی خود را برای اعزام نیروی نظامی به لیبیا هم در صورت تقاضای دولت طرابلس اعلام داشته است.

اینها همه در شرایطی است که همه بازیگران صحنه سیاسی خاورمیانه می دانند که تا مقطع انتخابات امریکا در سال آینده تهدید جنگی جدید در این منطقه به ویژه علیه جمهوری اسلامی منتفی است. البته اگر که اتفاقی غیرمترقبه مثل

تهاجم مستقیم نظامی و کشتار نیروهای امریکائی صورت نپذیرد. گام بعدی عقب نشینی بخشی از نیروهای نظامی امریکا در افغانستان هم خواهد بود. ترمپ تا مقطع انتخابات صحنه را موقتاً به پوتین واگذار می کند. در سال جدید باز هم ما می مانیم و رژیم تا فرق سر جنایتکار جمهوری اسلامی و تعیین تکلیفی که اگر ممکن باشد تنها در کف خیابان ممکن می باشد و لاغیر. چنین باد !

بیژن نیابتی ، ۲۴ آذر [قوس] ۱۳۹۸